فقه: زکات، جلسه 87: دوشنبه 2/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب روایات زکات مال التجارة را می‌خواندیم، آخرین روایتی که خواندیم، روایت خالد بن حجاج کرخی بود، جلد ۹، صفحۀ ۹۶، رقم ۱۲۶۹۶، باب ۸ از ابواب ما تجب فیه الزکاة، روایت دهم.

«خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الزَّكَاةِ فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ تِجَارَةٍ فِي يَدِكَ فِيهَا فَضْلٌ لَيْسَ يَمْنَعُكَ مِنْ بَيْعِهَا إِلَّا لِتَزْدَادَ فَضْلًا عَلَى فَضْلِكَ فَزَكِّهِ وَ مَا كَانَتْ مِنْ تِجَارَةٍ فِي يَدِكَ فِيهَا نُقْصَانٌ فَذَلِكَ شَيْ‌ءٌ آخَرُ.»

خب ما عرض می‌کردیم این کلمۀ تجارت یعنی ما یتجّر به، یا ما اعدّ للتجارة، به این معنا هست. یکی از دوستان گفت نمی‌شود این تجارت به معنای همان مصدری خودش باشد و «مِنْ» هم «مِنْ» نشویه باشد. حالا تعبیر «مِنْ» نشویه خیلی تعبیر شاید چیزی نباشد، «مِنْ» همان ابتدای غایت، یعنی ما کان منشائش و مبدائش تجارت باشد. این نمی‌شود به این معنا باشد.

پاسخ مطلب این است که نه عبارت با این سازگاری نیست، عبارت را دقت بفرمایید. ما کان من تجارةٍ فی یدک فیها فضلٌ لیس یمنعک من بیعها. این ضمیر فیها و بیعها به آن تجارت برمی‌گردد. تجارت به معنای مصدری که حالا فیها فضلٌ را باید یک جوری توجیه بکنیم ولی لیس یمنعک من بیعها را که دیگر نمی‌شود توجیه کرد. این که مراد از تجارت یعنی ما حُصّل من التجارة. ضمیر مؤنث به آن برمی‌گردد. از آن روشن‌تر عبارت بعدی هست «وَ مَا كَانَتْ مِنْ تِجَارَةٍ» کانت به اعتبار این که فاعلش و آن چیزی که برایش بیان شده مؤنث هست کانت تعبیر شده. نمی‌دانم چرا اینجا اوّلی را کان تعبیر کرده، دومی را کانت تعبیر کرده.

شاگرد: در وافی دومی‌اش هم کان است

استاد: دیدم، در وافی هر دویش را کان تعبیر کرده، ولی در نسخ خطی‌های کافی که دار الحدیث نقل می‌کند از غیر وافی چیزی نقل نکرده.

شاگرد: ‌ما در مؤنث و مذکر جایز نیست؟ «ما» موصوله

استاد: «ما» اگر ملاحظۀ خودش بشود مذکر است، ملاحظۀ آن مصداقش بشود به اعتبار این که در چه موردی هست. اینجا چون کلمۀ تجارت در واقع بیانش هست به اعتبار آن بیانش می‌تواند «ما» کانت باشد. و الا اگر آن بیان ملاحظه نکنیم این باید «مِنْ»، «مِنْ» بیانیه باشد که کانت صحیح باشد. این خب روشن است که مراد از تجارت ما تحصّل من التجارة هست یعنی آن چیزی که معلول تجارت است، لفظ علت را استعمال کرده و مراد الحاصل من التجارة هست.

شاگرد: یعنی سود یا نه مجموع؟

استاد: این آن به هر حال آن چیزی که به وسیلة تجارت من مالکش شدم، «لَيْسَ يَمْنَعُكَ مِنْ بَيْعِهَا» آن مالی که به وسیلۀ تجارت من آن را مالک شدم.

شاگرد: یعنی به جهت خرید و فروش؟

استاد: خرید و فروش مثلاً.

شاگرد: از الآن که در مقابل چی‌ها؟ در مقابل تولید کردم مثلاً؟

استاد: فرض کنید به ارث به من رسیده، حالا این من تجارة دو جور می‌شود معنا کرد. و این دو جور معنا در آن استفادۀ این روایت فرق دارد. یک جور این هست ما کان من تجارةٍ یعنی ما کان معدّة للتجارة. این یک جور. اگر معدّة للتجارة باشد دیگر درش این که حتماً به وسیلۀ تجارت انسان آن را مالک شده باشد درش نخوابیده. ولی ما کان من تجارةٍ اگر این باشد که تجارت را لفظ دال بر علت را بر معلول، در معلول استعمال کرده. یعنی الحاصل من التجارة. خب اگر الحاصل من التجارة باشد آن قیدی که، چون فقها در بحث زکات مال التجارة یک قیدی که می‌کنند می‌گویند باید این مال التجارة تملّک انسان نسبت به آن از راه تجارت باشد. از ارث و هبه و اینجور چیزها به انسان نرسیده باشد. بنابر یکی از این معانی این مطلبی که فقها می‌فرمایند از این عبارت می‌شود استفاده کرد، بنابر چیزهای دیگر نمی‌شود. البته هر یک از اینها باشد این نکته را بگویم شرطیت ازش استفاده نمی‌شود. در مورد مال التجارة می‌گوید مال التجاره‌ای که، یعنی حالا فرض کنید آن که به وسیلۀ تجارت حاصل شده. می‌گوید الحاصل من التجارة را اگر نگه داشتنش برای این که سود اضافه بیاورد زکات دارد، اگر برای این نباشد زکات ندارد. حالا چیز دیگری هم زکات داشته باشد مفهوم ندارد. در مقام بیان این هست آن چیزی که به وسیلۀ تجارت شما به دست می‌آورید دو قسم هست. یک قسمش زکات دارد، یک قسمش زکات ندارد. اما حالا چیز دیگری را هم زکات داشته باشد خب نافی نیست. کما این که نافی زکات در مثلاً طلا و نقره و نافی زکات در اصناف دیگر نیست، نافی در زکات حتی از جهت مال التجاره‌ای هم نیست که.

شاگرد: آخر روایت که فرمودند «فَذَلِكَ شَيْ‌ءٌ آخَرُ.» یعنی حضرت حکم آن را بیان نکردند؟

استاد: یعنی آن حکم زکات را ندارد یعنی دیگر. شیء آخر یعنی لیس فیه زکاةٌ دیگر. یعنی نه این که سکوت کردند. بیان کردند که زکات ندارند. شیءٌ آخر یعنی آن متعلق زکات نیست.

شاگرد: یعنی آن روایت علیٰ در قرب الاسناد جور دیگری نقل شده.

استاد: حالا آن را بعد در موردش صحبت می‌کنیم. خب این هم این.

روایت بعدی، روایت ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلام هست.

«مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ» تا اینجا همه سند ثقاة هستند.

الربیع الشامی خب یک مقداری مورد کلام هست. عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری متاعاً فکسد علیه متاعُه.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مَتَاعاً فَكَسَدَ عَلَيْهِ مَتَاعُهُ»

کسد علیه متاعُه، قدر مسلمش جایی هست که متاع به قیمت پایین‌تر فروخته می‌شود. اما حالا در صورتی که متاع به اندازۀ رأس المال فروخته می‌شود یا فروخته نمی‌شود آن را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود، ممکن است شامل بشود. چون آن هم یک نوع کسادی است. چون شخص برای این خریده که سودی به دست بیاورد. اگر قرار باشد که به همان قیمتی که خریده به همان قیمت بفروشد این هم یک نوع کسادی است. کساد یعنی به آن هدفی که از این تجارت داشته است نمی‌رسد، بازار سبب شده است که کسادی بازار سبب شده است که به هدف و انگیزه‌ای که از این معامله داشته نرسد.

شاگرد: سود به اندازۀ هزینۀ این خرید و فروش باشد؟ خرید و فروش ممکن است هزینه‌بر باشد؟

استاد: نه مجموع اینهاست. اصلاً سود بعد از کسر کردن آن هزینه سود تعبیر می‌شود. مراد از سود که ما می‌گوییم آن هم در واقع مساوی است، مساوی که ما می‌خواهیم بگوییم یعنی چه مقدار از جیب من رفته، چه مقدار به جیب من آمده. من تجارت برای این می‌کنم یک چیزی پولی گیرم بیاید. هزینه‌ها و مجموع پول‌هایی که صرف کردم آنها را وقتی حساب کنیم، هیچ چیزی گیرم نیاید یا اصلاً کمتر بشود هر دوی اینها کسادی است. ادامۀ روایت هم با همین معنای عام سازگار هست.

شاگرد: اگر هدفش ۳۰ درصد بوده و سود متعارف بازار هم ۳۰ درصد است، ولی ۱۵ درصد سود کرده این کسادی است؟

استاد: نه ظاهرش هدف شخصی نیست، هدف نوعی است.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۰:۴۷ هم در بازار ۳۰ درصد بوده

استاد: حالا آن به هر حال، این بله. ذیل روایت، حالا آن سؤال سائل هم اگر آن کسادی را شامل بشود آن چیزی که در ذیل روایت هست ضابطه را چیز دیگری داده که آن ضابطه مشخص می‌کند.

«وَ قَدْ كَانَ زَكَّى مَالَهُ قَبْلَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ أَوْ حَتَّى يَبِيعَهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ أَمْسَكَهُ التماس الْفَضْلَ عَلَى رَأْسِ الْمَالِ»

اگر به این عنوان نگه‌اش داشته که می‌خواهد بیشتر از رأس المال گیرش بیاید «فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ.»

این هم این روایت.

روایت بعدی: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ»، که مردد بین ابن عیسی و برقی است، «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَأَلَهُ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ» که در روایت قرب الاسناد مرجع ضمیر سألته را مشخص کرده که مراد ابا عبد الله علیه السلام هست. و انا حاضر، یا «وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّا نَكْبِسُ الزَّيْتَ وَ السَّمْنَ عندنا»

نکبس در پاورقی نوشته نکبس ای نجمع. نگه‌اش می‌داریم، امساک می‌کنیم.

«نَطْلُبُ بِهِ التِّجَارَةَ فَرُبَّمَا مَكَثَ عِنْدَنَا السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ تَرْبَحُ فِيهِ شَيْئاً أَوْ تَجِدُ رَأْسَ مَالِكَ فَعَلَيْكَ زَكَاتُهُ وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَرَبَّصُ بِهِ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ إِلَّا وَضِيعَةً فَلَيْسَ عَلَيْكَ زَكَاتُهُ حَتَّى يَصِيرَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَإِذَا صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَزَكِّهِ لِلسَّنَةِ الَّتِي اتَّجَرْتَ فِيهَا.»

وقتی تبدیل به ذهب و فضه شد فزکه. این «فَزَكِّهِ لِلسَّنَةِ الَّتِي اتَّجَرْتَ فِيهَا» یک، دو جور احتمال در آن هست. یکی این که به محضی که تبدیل به ذهب و فضه شد زکّه. ولی یک سال، نه آن سال‌های قبلی که تبدیل به ذهب نشده آنها. این یکی. یکی این که «فَزَكِّهِ لِلسَّنَةِ الَّتِي اتَّجَرْتَ فِيهَا» می‌خواهد بگوید که وقتی تبدیل به ذهب و فضه شد این دیگر زکات ذهب و فضه را باید با شرایطش که در جای خودش ذکر شده آن را ادا کنید. یعنی ناظر به این نیست که همان جا بلافاصله بدهد، این هم اینجوری است. این هم احتمال. حالا شاید یک جور سومی هم که با همین دومی نتیجه‌اش یکی هست آن این است که «لِلسَّنَةِ الَّتِي اتَّجَرْتَ فِيهَا» مراد این نباشد که للسنة یعنی عند حئول السنة ۱۴:۱۳. یعنی بعد از این که تبدیل به ذهب و فضه. این دو تا معنایی که گفتم آقای منتظری دارند. من معنای سوم را می‌خواهم عرض بکنم که با این معنای دوم هم نتیجه‌اش یکی می‌شود. «لِلسَّنَةِ الَّتِي اتَّجَرْتَ فِيهَا» یعنی به خاطر گذشتن سالی که اتجرت. مراد از «اتَّجَرْتَ فِيهَا» یعنی همان تبدیل به ذهن و فضه شد. یعنی به خاطر آن، از آن سالی که این تبدیل به ذهب و فضه شد به خاطر آن سال، یعنی به خاطر این که یک سال گذشته این شما زکاتش را بده، که این در واقع. طبق معنای آقای منتظری در مقام بیان این نیست که شرایطش چی است. می‌گوید زکات ذهب و فضه را علی الشرایط المقررة فی محله پرداخت کن. طبق این معنایی که من عرض می‌کنم اصلاً در مقام بیان این هست که سال معتبر است. می‌خواهد بگوید که به جهت سالی که درش تجارت کرده، به جهت سال یعنی چی؟ یعنی به جهت یک سال این دستت بوده. للسنة یعنی به خاطر این که یک سال این در اختیار تو بوده، به خاطر گذشت یک سال شما زکات بده. علی ای تقدیر این روایت ازش استفاده می‌شود که تا وقتی که تبدیل به ذهب و فضه نشده زکات ندارد.

شاگرد: طبق نقل قرب الاسناد چی؟ «فَزَكِّهِ لِلسَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا»

استاد: حالا آن را هم عرض می‌کنم. در نقل قرب الاسناد به جای «اتَّجَرْتَ فِيهَا»، «تَخْرُجُ فِيهَا» هست. این ظاهراً یکی از این دو تا واژه محرّف دیگری است، اتجرتُ و تخرج از جهت نگارشی شبیه هم هستند. اگر آن هم نباشد، مراد از «تَخْرُجُ فِيهَا» یعنی تخرج فی حال التجارة. چون معمولاً برای تجارت خارج می‌شدند و اینها، یعنی، یا «تُخْرِجُ فِيهَا» بخوانیم.

شاگرد: حالا «يَخْرُجُ فِيهَا»

استاد: بله.

شاگرد: در این آل البیت یُخْرُجُ است.

استاد: آنش مهم نیست، حالا یُخرَجُ بخوانیم. «يُخْرَجُ فِيهَا»، به این معنا که آن سالی که این مال از انبار بیرون آورده شده. چون می‌گوید که ما نکبس، این را در انبار نگه می‌داریم. کبس اصلش به معنای فشار دادن است. یعنی یکی در یک جایی می‌رود درش حبس می‌کنیم. کبس به معنای حبس است. حبس کردن. می‌گوید از آن حبس آزاد کردن. یعنی برای تجارت آوردنش. کنایه از این است که اتجرت فیها. احتمال زیاد من می‌دهم با آن اتجرت فیها محرّف باشند ولی اگر آن هم باشد یعنی به خاطر آن سالی که آوردی برای تجارت و امثال اینها، به خاطر آن سال برای تجارت خارجش کردی کنایه از این است که تجارت کردی و تبدیل شده به ذهب و فضه. خیلی معلوم نیست معنای این دو تا تفاوت جدی داشته باشد.

شاگرد: لام معنایش چی است؟ لام قسم؟

استاد: یعنی به خاطر این سنه. به خاطر سنه یعنی به خاطری که یک سال در دستت بوده. یعنی لوجوده عندک سنةً. به خاطر سال به این معنا، چون یک سال دستت بوده. خب این هم روایت بعدی.

روایت بعدی روایت سماعة هست.

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَتَاعُ مَوْضُوعاً». موضوعاً ظاهراً یعنی در مقابل متحرّک. مالی که. ببینید تحرّک یعنی این مال می‌رود یک مال دیگر جایش می‌آید. این می‌رود می‌آید. آن مضطرب هم در روایت دیگر یا ان حرّک به همۀ اینها ظاهراً مراد از تحرّک جابه‌جایی مال است. در قبال آن مال موضوع هست. مالی که سر جایش وایستاده تبدیل به چیز دیگری نمی‌شود.

«فَيَمْكُثُ عِنْدَهُ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ»

که این موضوع بودنش یک سال، دو سال، اکثر من ذلک می‌ماند.

«قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبِيعَهُ»

تا نفروخته، این زکات ندارد.

«إِلَّا أَنْ يَكُونَ أُعْطِيَ بِهِ رَأْسَ مَالِهِ»

اینجا یک نکته‌ای هست حالا من. بله هیچی.

اگر ذیل عبارت نبود می‌گوید «لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبِيعَهُ» عبارت دو تا احتمال داشت. می‌گوید تا قبل از فروش زکات ندارد. حالا بعد از فروش بلافاصله بعد از فروش زکات دارد؟ یا باید سال بگذرد؟ ممکن است نسبت به آن بگوییم سکوت دارد. ولی خب یک ذیلی دارد حالا ما با توجه به ذیل باید عبارت را معنا کنیم. حالا.

«إِلَّا أَنْ يَكُونَ أُعْطِيَ بِهِ رَأْسَ مَالِهِ فَيَمْنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ الْتِمَاسُ الْفَضْلِ»

مگر این که به رأس مال این معامله می‌شده، ولی چرا نگه‌اش داشته؟ می‌خواسته پول، «الْتِمَاسُ الْفَضْلِ».

«فَإِذَا هُوَ فَعَلَ ذَلِكَ وَجَبَتْ فِيهِ الزَّكَاةُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أُعْطِيَ بِهِ رَأْسَ مَالِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبِيعَهُ وَ إِنْ حَبَسَهُ بِمَا حَبَسَهُ فَإِذَا هُوَ بَاعَهُ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ زَكَاةُ سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.»

وقتی آن را فروخت زکات یک سال برایش واجب هست. عرض کردم این عبارت را معمولاً فقها به این معنا گرفتند حالا عبارت مرحوم شیخ طوسی در خلاف را هم می‌خوانم، عبارت‌های بعضی از علمای دیگر که از عبارتشان استفاده می‌شود اینها اینجوری فهمیدند که وقتی فروخت بلافاصله بعد از فروش لازم هست زکاتش را بدهد ولی یک سال زکاتش را. حالا لازم هست که به همان معنایی که زکات مال التجارة را ما قائل می‌شویم، حالا واجب است یا مستحب است آن جهتش را نمی‌خواهم در وجوب و استحبابش را فعلاً بحث کنم. ولی غرضم این هست که فانما علیه زکاة سنة واحدة را اینجوری معمولاً معنا می‌کنند که بلافاصله بعد از فروش زکات یک سال به گردنش هست. ولی این احتمال دارد که البته بعید نیست، به یک معنا حالا این را هم داشته باشید که آیا این ذاتاً این احتمال دیگری در موردش می‌رود که فانما علیه زکاة سنة واحدة مراد این باشد که وقتی فروخت تبدیل کرد به طلا و نقره دیگر زکات طلا و نقره واجب است، آن سال‌های قبلی دیگر زکات واجب نیست. سنةٌ واحدة یعنی از حالا به بعد این طلا و نقره را نگاه کن ببین زکات دارد یا زکات ندارد. این را داشته باشید این که کدام یکی از این ۲ تا معنا باید، شبیه همین هم در روایت قبلی هم بود و عرض کردم این دو معنا برایش هست، این برای معنا کردنش یک نکته‌ای دارد که بعداً من عرض می‌کنم.

شاگرد: این عبارت در معنای دوم دیگر واحداً به چه معناست؟

استاد: یعنی سال‌های قبلی را لازم نیست. در مقام بیان این هست که از وقتی که تبدیل به طلا و نقره شد سال محاسبه می‌شود. سال‌هایی که، زمانی که طلا و نقره نبوده و صرفاً مال التجارة بود آن سال‌ها زکات ندارد.

شاگرد: ان حبسه بما حبس معنایش چی است؟

استاد: یعنی حبسه به آن انگیزه‌ای که، به آن غرض و انگیزه‌ای که حبسه، حبسه یعنی به جهت این که لا یعطی به رأس ماله.

شاگرد: التماس الفضل

استاد: نه، نه التماس. نه التماس الفضل این فرض دوم. «وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أُعْطِيَ بِهِ رَأْسَ مَالِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبِيعَهُ»

البته یک احتمال هم می‌دهم این بما حبسه، ما حبسه باشد. یعنی ما، «ب»اش زیادی باشد، هر مقدار هم حبسش کند. سال‌ها هم بگذرد زکات برایش واجب نیست. در بعضی تعبیر، شبیه این

شاگرد: بعضی جاها همان «ما» هست.

استاد: بعضی جاها همین حبسه ما، شبیه همین در بعضی روایات هست که هر چقدر.

شاگرد: در همین روایت هست.

شاگرد: دو تا نسخه «ما» دارد، یک نسخه هم «مما» دارد.

استاد: آها. خب ما حبس باشد که خب دقیقتاً من عرض کردم این احتمال می‌دهم که این حبسه ما حبسه. یعنی هر قدر نگه دارد. هر قدر نگه دارد. بما حبسه باشد یعنی به آن انگیزه‌ای که حبس. هر چند حبسه به انگیزۀ اعطاء رأس مال.

شاگرد: در این روایت آن احتمالی که فرمودید که یعنی زکات سال آخر را بدهد، احتمال مقابلش چی است؟ مثلاً بگوییم اگر سه سال نگه داشته سه تا زکات بدهد؟ سه برابر یعنی؟

استاد: بله. سه تا. سه جور احتمال هست، یکی این که به محضی که به دستش رسید زکات بدهد، این یک جور. ولی بلافاصله هم بدهد.

شاگرد: که ؟؟؟ ۲۴:۵۵

استاد: که معمولاً فقها اینجور فهمیدند.

شاگرد: چند سال را؟

استاد: مال یک سال. یک سال باید بدهد. ولی همین یک، یک بار زکات بدهد. یعنی به اندازۀ زکات یک ساله را بدهد. یکی این که نه، ناظر به این هست که از حالا به بعد داخل در موضوع زکات می‌شود، سال اخیر دیگر زکاتش واجب هست. سال‌های قبل هیچی. که ما می‌گوییم این احتمال دومی را در حد احتمال. حالا من توضیح می‌دهم این نکته‌ای دارد بعداً در موردش عرض می‌کنم.

روایت بعدی: «محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال أخبرنا أحمد بن محمد بن أبي نصر قال سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن الرجل يكون في يده المتاع قد بار ای کسد عليه و ليس يعطی به إلا أقل من رأس ماله عليه زكاة قال لا قلت فإنه مكث عنده عشر سنين ثم باعه كم يزكي سنة»‌ یعنی کم سنة یزکّی؟ یا کم سنة یزکّیٰ؟ آن مال. کم سنة یزکی یا کم سنة این آقا یزکی.

«قال سنة واحدة» که باز این همان بحث‌های سنة واحدة در این هم می‌آید.

خب دیگر روایت‌های دیگری در جزوه اشارات این باب هم هست که حالا ملاحظه بفرمایید حالا من آن روایت‌های اشارات را دیگر نمی‌خوانم.

اینجا خب ما دو دسته روایات داشتیم. یک دسته روایات زکات را ثابت کرده بود، یک دسته دیگر روایات زکات را ثابت نکرده بود. حالا با بعضی از آنهایی هم که ثابت کرده بود احیاناً قید و قیوداتی در آن بود که آن قید و قیوداتش بماند.

استاد: اینجا معمول آقایان می‌گویند روایت‌هایی که زکات را ثابت کرده حمل به استحباب می‌شود به قرینۀ روایاتی که زکات را ثابت نکرده.

مرحوم فیض کاشانی در وافی و پس از ایشان مرحوم بحرانی در حدائق اشکال کردند مجرد این که روایات با همدیگر متعارض هست ما نمی‌توانیم اینها را به این شکل معنا کنیم و اینها را حمل به تقیه کردند. آقای منتظری کلام مرحوم صاحب وافی را آوردند و بعد ایشان فرمودند که توضیحی دادند با تعبیر خودشان بتوضیح منّا، من عبارت ایشان را بخوانم.

ایشان دارند که. ایشان می‌گویند که مرحوم صاحب وافی فرمودند: «في هذه الأخبار ما يشعر بأنّ الأخبار الأولة انّما وردت للتقية، إلّا ان»

«ما يشعر بأن الأخبار الأولة إنما وردت للتقية» فکر می‌کنم اشاره به آن روایت داستان اباذر و عثمان باشد که عثمان قائل بود که زکات دارد ولی اباذر قائل به زکات نبود این را اینجوری هست. آن تعبیری که در آن دارد الیک انّی لا اجدّ منها بُدّا آن را دیدم مرحوم مجلسی اوّل معنا می‌کند که یک جنگ زرگری بین امام و امام باقر علیه السلام بوده برای این که بگویند اینجور نیست مسأله. خود پدر و پسر هم کأنّ در این مسأله اختلافی، اختلاف دارند که قضیه حساس نباشد برای امام باقر علیه السلام. حالا که ما می‌گفتیم یک جور دیگر هست احتمالاً ولی حالا ایشان اینجوری تعبیر کرده. حالا آنش بماند.

بعد می‌گوید: «و تبعه على ذلك صاحب الحدائق، فقال في ضمن كلام له: «الاستحباب حكم شرعي يتوقّف على الدليل الواضح. و مجرد اختلاف الأخبار ليس بدليل يوجب ذلك، كما لا يخفى على المنصف. و مع ذلك فانّه لا ينحصر الجمع بين الاخبار فيما ذكروه، بل لا يبعد حمل الروايات المتقدّمة على التقيّة، حيث انّ الوجوب مذهب ابي حنيفة و الشافعي و احمد على ما نقله في المعتبر و في صحيحة زرارة و موثقة ابن بكير و عبيد و جماعة من اصحابنا ما يشير الى ذلك».

حالا قبل از ادامۀ کلام که آقای منتظری دارند یک توضیحی در مورد کلام صاحب حدائق بدهم. این صحیحۀ زرارة همان داستان عثمان و جناب ابو ذر هست که صحیح زرارة است. اما موثقۀ ابن بکیر این تعبیر هست که قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی المال المضطرب به زکاةٌ. آن روایت زرارة به دو جهت استدلال هست. یکی این که فتوای، نظر عثمان این مطلب بوده. مطلب این که آن مطلبی که امام صادق فرمودند که بنابر.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَبِيهِ مَا تُرِيدُ إِلَى أَنْ تُخْرِجَ مِثْلَ هَذَا فَيَكُفُّ النَّاسُ أَنْ يُعْطُوا فُقَرَاءَهُمْ وَ مَسَاكِينَهُمْ»

معنایش این است که فتوای شایع این بوده که می‌دادند و امام صادق دارد بر خلاف فتوای شایع فتوا می‌دهد. می‌گوید شما می‌خواهید مردم دیگر این زکاتی که می‌پردازند نپردازند؟ و این.

روایت عبد الله بن بکیر و عبید هم این تقریب دوم در موردش هست.

«قَالَ قَالُوا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَيْسَ فِي الْمَالِ الْمُضْطَرَبِ بِهِ زَكَاةٌ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ يَا أَبَه جُعِلْتُ فِدَاكَ أَهْلَكْتَ فُقَرَاءَ أَصْحَابِكَ فَقَالَ أَيْ بُنَيَّ حَقٌّ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ فَخَرَجَ.»

«أَهْلَكْتَ فُقَرَاءَ أَصْحَابِكَ» کأنّ مرسوم این بوده که این زکات پرداخت می‌شده، امام علیه السلام می‌خواهد با این فتوایی که داده بر خلاف مرسوم آن چیزی را که، زکاتی را که متعارف بوده این را چیز کند. که خب عبارت چیز روشن‌تر است. آن روایت زراره به خصوص روشن‌تر هست که این مطلب را چیز هست. به خصوص این فقراء اصحابک اشاره به این هست که آن کسانی از امام صادق پیروی می‌کردند که از اصحاب امام صادق باشند دیگر. این اصحاب امام صادق توسط، تنها توسط پولدارهایی که از اصحاب باشند چیزی گیرشان می‌آمده. بنابراین می‌گوید اسماعیل می‌گوید شما با این فتوایی که می‌دهید ثروتمندان اصحابتان را از پرداخت زکات دور کردید، دیگر اینها زکات پرداخت نمی‌کنند، وقتی زکات پرداخت نکردند فقهاء اصحاب شما از آنها که پول گیرشان نمی‌آید، از سنی‌ها و غیر اصحابک هم که پولی گیرشان نمی‌آید، در نتیجه هلاک می‌شوند. این عبارت ایشان.

حالا یک نکته‌ای، بعد می‌گوید که حیث ان الوجوب مذهب ابی حنیفة و الشافعی و احمد علی ما نقله فی المعتبر. آن یک بحث آن صحیحۀ زرارة و موثقۀ ابن بکیر و عبید و امثال اینها هست، آن یک تقریب است. حالا منهای آن تقریب می‌خواهم. مذهب ابی حنیفه و شافعی و احمد به روایت زرارة ربطی ندارد. روایت زرارة به خصوص. روایت زرارة. نه اینجوری عرض کنم. روایت‌هایی که زکات را واجب کرده، گفته زکات واجب هست این روایت‌ها، حالا روایت زرارة که می‌گوید زکات واجب نیست، ولی روایت‌هایی که زکات را واجب کرده از امام صادق علیه السلام عمدتاً هست. و حالا ابو حنیفه را خب در زمان امام صادق مطرح بوده و در بعضی روایت‌ها هم هست که اما من نمی‌توانم قول ابی حنیفه را رد کنم و امثال اینها. ولی شافعی و احمد این وسط کاره‌ای نیستند که ایشان اسم شافعی و احمد و اینها را آورده. شافعی و اینها که متأخر از این عصر هستند، احمد که هیچی. احمد متأخر از حضرت، ۲۴۱ وفاتش است، شافعی ۲۰۴ است. ۲۰۴ وفاتش، می‌گویند ۱۵۰ به دنیا. می‌گویند ۱۵۰ است. می‌گویند این قدر صبر کرد که ابو حنیفه از دنیا برود تا این ۴ سالی که در شکم مادرش بود اینجوری می‌گویند که احترام کرده بود برای این که ابو حنیفه از دنیا برود چیز نمی‌شد.

شاگرد:

استاد: نه غرضم، شافعی بعد از وفات امام صادق علیه السلام اصلاً به دنیا آمده، احمد بن حنبل هم که از شافعی متاخرتر آن ولادتش را الآن دقیق یادم نیست ولی آن خیلی قبل از، وفاتش ۲۴۱ است و بنابراین شافعی و احمد را این وسط خیلی پایشان را نباید وسط آورد و آن که هست ابو حنیفه فقط مطرح باید باشد و الا. حالا بعداً هم این را یک نکاتی وجود دارد که آقای منتظری هم اشاره کردند آن را بعداً در مورد این که آیا می‌شود این روایت را حمل بر تقیه کرد یا نمی‌شود حمل بر تقیه کرد آن را حالا بعداً صحبت می‌کنیم.

شاگرد: خود ابو حنیفه مگر در آن زمان خیلی مورد عنایت دستگاه حاکم بوده.

استاد: نه، عرض کردم، در بعضی روایات هست که امام صادق می‌گوید من قول ابو حنیفه را نمی‌توانم رد کنم.

شاگرد: باز هم تقیه کردن لازم نیست.

استاد: نمی‌توانم رد کنم دیگر. یعنی، تقیه فقط از حاکمان نیست، تقیه از مردم و چیزها هست. به خصوص راویان امام صادق، حالا یک نکته‌ای هست اجازه بدهید آن را بعداً در موردش صحبت کنیم. کلام آقای خویی را که می‌خواهم بررسی کنم آنجا یک نکته‌ای هست که به این بحث هم دخالت دارد.

شاگرد: آن کوفه بوده روات کوفی ممکن بوده درگیر بشوند؟

استاد: همان را می‌خواهم بگویم دیگر حالا بعد در مورد آن توضیح می‌دهم که عمدۀ چیزی که هست روات ما کوفی هستند و این تأثیر این در این بحث را گفتم صبر کنید بعداً در موردش توضیح می‌دهم.

آقای منتظری یک عبارتی آوردند بعد از این که کلام صاحب حدائق را خواستند توضیح بدهند که خیلی مبهم هم هست، خیلی ابهام دارد، عرض می‌کنم که روشن نیست که ایشان چی می‌خواهند بفرمایند. من حالا عبارتشان را می‌خوانم.

«و محصّل كلامه بتوضيح منّا انّ صرف الجمع التبرعيّ لا يكون ملاكا للفتوى بشي‌ء.

و الاستحباب أيضا مثل الوجوب حكم شرعي يحتاج الى الدليل، و الجمع المعتبر هو الجمع الذي يساعد عليه العرف، كما هو الحال بين العامّ و الخاص و المطلق و المقيد و كالأمر بشي‌ء ثمّ الترخيص في تركه، حيث يحمل الأمر حينئذ على الاستحباب.»

در جایی که یک امری داشته باشیم از یک طرف گفتند که مثلاً نماز شب بخون، صلّ صلاة اللیل. از یک طرف گفتند که کسی که نماز شب نخواند فلا بأس، ترخیص داده شده.

«حيث يحمل الأمر حينئذ على الاستحباب. و ليس المقام كذلك، بل مفاد احد الدليلين ثبوت الزكاة بنحو الوضع و مفاد الآخر نفيها من غير اشعار فيه بثبوتها بنحو الاستحباب: فالدليلان متناقضان متباينان، فيجب الأخذ بما خالفهم.»

این که چیز دارد، استدلالی که مطرح می‌کند تکیه‌اش روی کدام قطعه؟ چند تا قید در این کلام دارد، کدام قید مورد تأکید ایشان است؟ یکی این که به نحو الوضع است، چون وضع هست اینجا نمی‌شود جمع عرفی کرد، این یک تقریب ممکن است باشد.

یک تقریب دیگر این که مفاد یک دلیل ثبوت است، مفاد یک دلیل نفی است و این روی همین جهت نمی‌شود جمع کرد که آقای خویی این بیان را دارند. این بیان آقای خویی هست این را بعد تقریب فنی چیزش را آقای خویی دارند و آن را ذکر می‌کنم. این هم دو تقریب.

تقریب سوم: «من غير اشعار فيه بثبوتها بنحو الاستحباب»

کأنّ باید در دلیل نفی اشعار بثبوتها بنحو الاستحباب باشد. این هم یک چیز دیگری.

شاگرد: به وضع برنمی‌گردد؟ مثلاً اشعارش به امر است. وقتی وضعی باشد که استحباب اشعاری به آن نیست.

استاد: حالا من غیر اشعارٍ فیه. می‌گویم این عبارت یک ابهاماتی دارد که ۳ جور تقریب می‌شود از این عبارت در آورد و این ۳ جور تقریب را حالا ما باید بحث کنیم. مرحوم آقای خویی اینجا این بحث را دارند، ایشان یک تقریب. یکی از این تقریبات ۳ گانه‌ای که در عبارت آقای منتظری ازش ممکن است برداشت بشود آقای خویی خیلی روشن دارند، به خصوص این بحث را ایشان ارجاع دادند به بحث استحباب زکات در حبوبات، مطلق حبوبات. آن بحث را ببینید در آنجا بحث روشن‌تر یک مقداری بحث کردند. بعضی نکات دارد که آنجا این بحث را واضح‌تر توضیح دادند، این را ان شاء الله ما فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان